

خزوه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

املا

روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی -
آسایش - مغز - دون همّت - همّت - حمیّت - قوّت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر

درس دوم: قاضی بست

لغات

زِرِ پاره: قراضه و خُرده زر، سگّه شده	اطبّا: جمع طبیب، پزشکان
سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل << شگفتا >>	افگار: مجروح، خسته
سِتدن: ستاندن، دریافت کردن	ایزد: خدا، آفریدگار
سرسام: تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن، هذیان بوده است.	برنشستن: سوارشدن
سور: جشن	بی شبهت: بی تردید، بی شک
شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح	توقیع: مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه. توقیع کردن: مُر کردن یا امضا کردن
شراع: سایه بان، خیمه	چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر
صَعب: دشوار، سخت	حَسَم: خدمتکاران
صلت: انعام، جایزه، پاداش	خَطوات: جمع خُطوه، گام ها، قدم ها
ضیَعَت: زمین زراعتی؛ ضیَعَتک: زمین زراعتی کوچک	خیر خیر: سریع، سَرسری
عارضه: حادثه، بیماری	خیلتاش: هر یک از سپاهیان که از یک دسته باشند
عزّوَجَل: عزیز است و بزرگ و ارجمند	در بایست: نیاز، ضرورت
عقد: گردن بند	دُرُست: تندرست، سالم
گرامت زده: تاوان زده، کسی که گرامت کشد، پشیمان	دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره
عَزو: جنگ کردن با کفّار	راغ: دامنه کوه، صحرا
فارغ شدن: آسوده شدن از کار	رُقعت: رقعّه، نامه کوتاه، یادداشت
فراخ تر: آسوده تر، راحت تر	روضه: باغ، گلزار
	زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن

خزوه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

قضا: تقدیر، سرنوشت	فراغ: آسایش، آسودگی
کافی: با کفایت، لایق، کارآمد	فرودِ سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران
کران: ساحل، کنار	فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ
کراهیت: ناپسندی	مقرون: پیوسته، همراه
کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است، قصر، کاخ	مهمّات: کارهای مهم و خطیر
گداختن: ذوب کردن	مؤکد: تأکید شده، استوار
گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن	ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی
لختی: اندکی	ندیم: همنشین، همدم
لله درکما: خدا شما را خیر بسیار دهد	نُکت: نکته ها
مبشّر: نوید دهنده، مژده رسان	نماز پیشین: نماز ظهر
متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم	وَبال: سختی و عذاب، گناه
محبوب: پنهان، مستور، پوشیده	وزر: بار سنگین، در اینجا بارِ گناه
مخنقه: گردن بند	همایون: خجسته، مبارک، نیک بخت
مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خودرو است	یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند
مطرب: آوازخوان، نوازنده	

املا

قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشنگاه - صید - شرع - از قضا - عَرَقَه - هزاهز - غریو -
 بگست - رحمت - سور - کرانه - تر و تباه - اضطراب - اعیان - صدقه - غزنین - صعب - مقرون - مستحقان - توقیع -
 موکد - تب - سوزان - سرسام - محبوب - اطّبا - متحیّر - عارضه - بونصر - کراهیت - آغاجی - خیرخیر - علی تکین -
 پستد - کتان - تر - تاس های بزرگ - زَبَر - توزی - عَقَد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - علّت - زایل - همایون - گُسیل -
 پیغام - نشاط - قلم - مهمّات - فارغ - خیلتناش - رُقعت - بستان - مثقال - زرِ پاره - غزو - بُتان - زرّین - حلال - صدقه
 بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صلّت - دربايست - قانع - وزر و وبال - طریق
 - سنت مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُقعت - زَر - زاغ - فراغ - رخت - راغ

خزوه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصه - مرغزار - قاعده - فرامش -
گرامت - مجروح - ضرورت - روضه و باغ - مستور - قایق - اندرونی - خدمتگذار - تاوان - خطیر - یوزپلنگ

